

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>

فلسفه دوازدهم



<https://konkur.info>

درس هفتم

عقل در فلسفه (۱)

konkur
info

همان طور که مفهوم دین ما را یاد ایمان می اندازد و مفهوم عرفان شهود و عشق را تداعی می کند مفهوم فلسفه نیز با عقل و عقلانیت گره خورده است. معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم ترین مدافعان عقل یاد می کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را به حیوان ناطق تعریف می کند، همان عاقل است تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدوده عقل، در تحولات فلسفه تأثیر گذاشته است.

در این درس و درس بعد می خواهیم ببینیم:

- ۱) مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟
- ۲) محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در تاریخ فلسفه طی کرده است؟
- ۳) امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟

۱- دین و عرفان و فلسفه چه مفاهیمی را تداعی می کنند؟

۲- مهمترین مدافعان عقل چه کسانی هستند؟

۳- وجه تمایز انسان از سایر حیوانات چیست و ارسطو انسان را چگونه تعریف کرده است؟

۴- پیوند فلسفه با عقل چگونه است؟

عقل در فلسفه دو کاربرد مهم دارد:

۱- عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال

عقل در این کاربرد که همان کاربرد رایج بین مردم است، همان توانمندی است که به کمک آن استدلال می‌کنیم و از این طریق به دانش‌ها و حقایقی دست می‌یابیم. به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می‌کند و می‌تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می‌تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند پی‌ببرد که کدام سخن درست و کدام نادرست و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.

۱- کاربرد رایج عقل بین مردم کدام معنی از عقل است؟

۲- انسان به کمک عقل خود (عقل به معنای تفکر) به چه حقایق و اموری دست می‌یابد؟

از نظر فیلسوفان، این توانمندی در کودک به صورت یک استعداد وجود دارد که با تربیت و تمرین به شکوفایی و فعلیت می رسد و تقویت می شود و به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است. برخی از انسان ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند. بنابراین، اگر انسان بخواهد سخن درست و حق را از سخن نادرست و باطل تشخیص دهد، کار خوب و زیبا را از کار بد و زشت جدا کند، راه درست را از راه نادرست تمیز دهد، در رشته های علمی مانند ریاضیات و فیزیک و فلسفه پیشرفت کند، دین و آیین حق را از دین و آیین باطل مشخص نماید، دین و آیین خود را به خوبی بشناسد و در زندگی به درستی تصمیم گیری کند، در مرتبه اول باید از عقل خود استفاده کند. حتی این عقل اوست که می گوید بهتر است با چه کسانی مشورت کند و با چه کسانی مشورت نکند، چه کتابی را مطالعه کند و وقت خود را صرف چه کتابی نکند. از آنجا که فلسفه با استدلال های عقلی محض سروکار دارد، استفاده عقل در این دانش از سایر دانش ها بیشتر است و معمولاً فلسفه را با عقل و استدلال عقلی همراه می دانند.

۱- عقل در ابتدا چگونه بوده و چطور به فعلیت می رسد؟

۲- چرا توانایی عقل انسانها با یکدیگر متفاوت است؟

۳- کارایی عقل تا چه اندازه ای است؟ (در چه زمینه هایی از عقل استفاده می کنیم؟)

۴- فلسفه با چه استدلالهایی سر و کار دارد؟

۵- استفاده از عقل در چه دانشی از سایر دانشها بیشتر است؟

۲- عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم عالم عقل است. فیلسوفان الهی می گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را شهود میکنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند این فیلسوفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه ای از عقل به عنوان یک حقیقت متعالی را دارد؛ یعنی می تواند با تهذیب نفس به مرتبه ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد که در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون فرشتگان، بسیاری از حقایق را شهود کند. آنچه که از این به بعد درباره عقل می گوئیم، بیشتر درباره عقل به عنوان دستگاه تفکر و تعقل است که در فلسفه با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شده است.

۱- عقل در معنای دوم به چه موجوداتی اطلاق می شود؟ (کاربرد دیگر عقل در فلسفه به جز انسان، برای چه موجوداتی به کار می رود؟)

۲- عقول (موجودات مجرد) چه ویژگیهایی دارند؟

۳- فیلسوفان عقول را چگونه اثبات می کنند؟

۴- علم عقول چگونه است؟

۵- آیا انسان می تواند به علمی هم چون علم عقول (علم حضوری) دست یابد چگونه؟ <https://konkur.info>

از عهد باستان تاکنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش هایی دربارهٔ عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد. یکی از کانون های اولیّهٔ عقل گرایی و خردورزی، ایران قدیم است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزاندگی شهرت داشتند. گزارش هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می کنند؛ به گونه ای که می توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود متعالی و برتر آگاه بوده اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می داده اند. در اندیشهٔ حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می کند. آنان عقیده داشتند که خدا براساس خرد می آفریند و می گفتند که مزدا که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان ها و خردها را آفریده است. به نظر می رسد که این خرد و عقل که آفریدهٔ آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامهٔ خود را با بیت
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزاندگانی خبر می دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمانه زندگی نموده اند.

۱- چه منابعی حکایت از توجه به عقل در ایران باستان دارد؟

۲- عقل در ایران باستان در چه معانی به کار رفته است؟

۳- در اندیشه حکیمان ایران باستان خلقت اهورامزدا بر چه اساسی است؟
<https://konkur.info>

در ایران باستان به هر دو معنای عقل توجه شده است:

۱- عقل به عنوان قوه تفکر و استدلال

۲- عقل به عنوان قوه مجرد



در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام لوگوس سخن می گوید که هم به معنای عقل به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او کلمه و سخن ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می شود یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان را شیوا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می کند و به دیگران می رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.

(هراکلیتوس اشیاء و موجودات را به مثابه کلمه می داند برای لوگوس

همانطور که کلمه و سخن برای انسان تجلی عقل است اشیاء و موجودات هم تجلی لوگوس هستند.)

۱- نظر هراکلیتوس در مورد عقل چیست و او به چه معانی از عقل توجه دارد؟

عقل در یونان (لوگوس در نزد هراکلیتوس یا نوس در نزد آناکساگوراس) جزئی از طبیعت است که به صورت ازلی در آن بوده و مستقلا در کار نظم بخشی به طبیعت است. در فرهنگ یونانی، طبیعت در آغاز توده نامنظمی بود که با نیروهایی چون لوگوس یا نوس سامان می یابد.

هراکلیتوس نخستین کسی بود که ایده لوگوس را مطرح کرد لوگوس به مثابه قانون کلی حاکم بر پدیده هاست و در شدن پیوسته آنها دخالت دارد و خرد انسانی در صورت مشارکت با عقل کلی می تواند به شناخت درستی از این پدیده های طبیعی برسد. به نظر او خرد هستی از یک سو درون طبیعت است و از سوی دیگر سامان بخش آن از درون است این خرد شبیه نور الهی است و نفس بشری شعله ای یا نوری از این نور الهی است.

به عقیده هراکلیتوس، معرفت حقیقی همخوانی خرد انسانی با خرد هستی است که در کل جهان جریان دارد.

ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه ای داشت و توضیح داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می گردد: عقل، از آن جهت که درباره اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می کند، مانند بحث درباره خدا، کهکشان و درجه حرارت آب، عقل نظری نامیده می شود و دانشی که از این جهت به دست می آید، علم نظری نام دارد. اما عقل، از آن جهت که درباره رفتارهای اختیاری انسان و بایدها و نبایدهای او، مانند باید راست بگوید، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگوید و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می شود و دانشی که از این جهت به دست می آید، علم عملی نام دارد. او انواع استدلال ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد؛ استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت. ارسطو انسان را با مفهوم حیوان ناطق تعریف کرد که در آن، مقصودا ز نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد.

۱- ارسطو به کدام معنی عقل توجه داشت؟

۲- از نظر ارسطو قوه عقل براساس کاری که انجام می دهد به چند نوع تقسیم می شود؟

۳- از نظر ارسطو براساس تقسیم عقل به دو قسم، دانش بشری به چند بخش تقسیم می شود؟

۴- وظیفه عقل نظری چیست و بر حسب این وظیفه چه علمی حاصل می شود؟

۵- وظیفه عقل عملی چیست و بر حسب این وظیفه چه علمی حاصل می شود؟

۶- انواع استدلال را از نظر ارسطو نام ببرید.

۷- ارسطو انسان را چگونه تعریف کرده است توضیح دهید.

عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تاکنون، تحولات و تطوراتی را از سرگذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی های عقل است. در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می پنداشتند و در برابر استدلال های عقلی می ایستادند و می گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.

(علت اصلی ضدیت با عقل، وجود برخی اعتقادات مسیحیان بود که از نظر عقلی امکان نداشت و محال بود مانند: آمدن خدا روی زمین و تجسد او در مسیح یعنی جسمانی شدن خدا به صورت حضرت عیسی - سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او - تولد انسانها با گناه اولیه)

۱- جایگاه عقل قبل از رنسانس چگونه بود؟

۲- جایگاه عقل در ابتدای رنسانس چگونه بود؟

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، یعنی در قرن های دهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان که به زبان های اروپایی ترجمه شده بود، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند، اما از آنجا که توجه به عقل و عقلانیت با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، به تدریج به گسترش عقل گرایی و عقب نشینی تفکر دینی مسیحیت شد، تا اینکه در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت و دین را در گوشه ای از زندگی انسان های اروپایی به حاشیه راند.

۱- جایگاه عقل در دوره دوم حاکمیت کلیسا چگونه بود؟

۲- در چه دوره ای عقل جای دین را گرفت؟

۳- فیلسوفان مسیحی در چه زمانی و چگونه به تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند و چه نتیجه ای در بر داشت؟

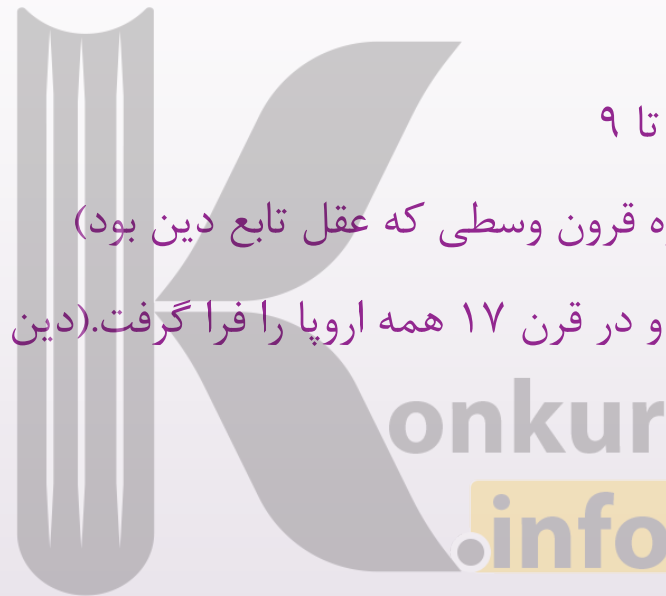


مراحل تطور و تحول عقل در اروپا:

۱- حاکمیت مسیحیت در اروپا قرن ۳ تا ۹

۲- حاکمیت کلیسا قرن ۱۱ تا ۱۳ (دوره قرون وسطی که عقل تابع دین بود)

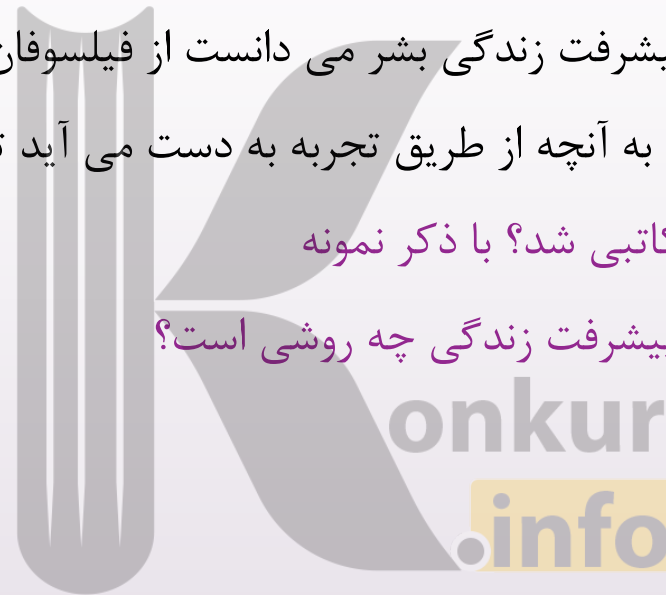
۳- دوره رنسانس از قرن ۱۴ شروع شد و در قرن ۱۷ همه اروپا را فرا گرفت. (دین تابع عقل بود)



البته در همان ابتدای دورهٔ رنسانس، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دستهٔ عقل گرا و تجربه گرا تقسیم شده اند. همان طور که در درس تاریخچه معرفت در کتاب سال قبل آمد فرانسیس بیکن که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست از فیلسوفان خواست که از بت هایی که فلاسفهٔ قدیم برای ما ساخته اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می آید تکیه کنند.

۱- توجه به عقل در اروپا باعث پیدایش چه مکاتبی شد؟ با ذکر نمونه

۲- از نظر فرانسیس بیکن بهترین روش برای پیشرفت زندگی چه روشی است؟



بیکن معتقد است برای رسیدن به حقیقت و کشف آن و معلوم کردن مجهول، موانعی که بر سر راه انسان قرار دارد و انسان را گمراه می کند (و او آنها را بت می نامد) باید برداشته شود مانند:

۱- بت های قبیله ای: نخستین اشتباهات انسان، خطاهایی که از خصایص طبع بشر است. (عاداتهای اشتباه)

۲- بت های غار یا شخصی: خطاهایی که انسانها به مقتضای طبیعت اختصاصی خود به آن دچار می شوند (تعصبات ناشی از تعلیم و تربیت) مانند این که هر کس به امری دلبستگی دارد و آن را محور عقاید خود قرار می دهد.

۳- بت های بازاری: خطاهایی که برای مردم از نشست و برخاست با یکدیگر دست می دهد. (تبعیت از سنتهای فیلسوفان قدیم)

۴- بت های نمایی: خطاهایی که از تعلیمات و استدلالهای غلط حکما حاصل می شود.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را اثبات کند. البته او دیگر به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و انسان، عقیده ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه استدلال به حساب می آورد.

۱- توانایی عقل را از نظر دکارت بنویسید.

۲- از نظر دکارت عقل توانایی اثبات چه اموری را دارد؟

۳- دکارت به کدام معنی عقل توجه داشت؟




اوگوست کنت در قرن نوزدهم، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند و گفت که نگاه فیلسوفان به جهان و هستی، ناظر بر واقعیت نیست بلکه ساخته ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است. از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می شود، به واقعیت دست می یابد و به علم می رسد. بنابراین، از نظر کنت عقل فقط از طریق علم تجربی می تواند به شناخت واقعیت نائل شود.

این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه و معرفت انسان به خود و جهان تأثیر فراوانی داشت که مواردی از آن در بخش دوم و سوم کتاب فلسفه (۱) آورده شده است.

۱- نظر اوگوست کنت در مورد عقل فلسفی و نگاه فیلسوفان به جهان چیست؟

۲- به نظر اوگوست کنت عقل چگونه می تواند به واقعیت و علم برسد؟

۳- دیدگاه اوگوست کنت در مورد عقل، بعدها در چه مسائلی تأثیر گذاشت؟



اوگوست کنت پدر پوزیتیویسم و تجربه گرایی است. پوزیتیویستها معتقدند ملاک معناداری این است که به وسیله تجربه حسی اثبات شود مثلاً «خدا یا نفس وجود دارد» تجربه حسی آن را اثبات نمی کند پس این گزاره بی معنی است.

به همین ترتیب گزاره های فلسفی هم بی معنا هستند چون قابلیت اثبات با تجربه حسی ندارند.

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
info

<https://konkur.info>